

نوجوانان

ضمیمه نوجوان روزنامه جام جم
پنجشنبه ۳۰ فروردین ۱۴۰۳



درباره کافه رفتن و فرهنگ کافه نشینی

سیاره‌ای به نام کافه

۴۰



تجربه گذراندن عصریک روز جمعه
در کافه‌ای عجیب
کافه میوزه

۸۱



گفت‌وگو با حسین رقمی
نوجوان باریستا
**با شکم خالی
قهوه نخورید!**

۶۱



بررسی سیر کافه نشینی در طول تاریخ
از اروپای میانه تا قلب تهران
کافه نشینی، از ازل تا ابد

۳۱

وقتی همه خواب بودند

حسین شکیب‌راد

سردبیر

نوجوانه



خیلی خواب‌هایم را به یاد نمی‌آورم اما خاطرات زیادی دارم از بیدار شدن‌هایم. هرچه تقویم ورق می‌خورد به سمت عقب، کامم تلخ می‌شود. دو سه تایش خوب بود و خیلی‌های دیگر را به هم ریخت. چه وقتی چشم باز کردن‌مان همراه شد با خبر زلزله بم و چه هنگامی که خبر باورنکردنی شهادت سردار دل‌ها حاج قاسم عزیز را شنیدیم. بیدار شده بودیم ولی همه امیدمان این بود که خواب باشیم و خبر دروغ باشد. گرچه خیلی‌ها باز هم با شنیدن خبر، خواب ماندند.

این بار اما ماجرا فرق داشت. صبح روی خوشش را به ما نشان داد. بی‌آن‌که بدانم چرا دیشب آنقدر با آرامش خوابیده‌ام؛ چشم باز کردم و شیرینی خبر آن روز صبح هنوز در کام من باقی است. من و صدها و میلیون‌ها نفری که خسته شده‌اند از این همه ظلم که اسرائیل به عنوان لکه

نگ انگ تاریخ روا می‌دارد.

مثل همیشه تلویزیون را روشن کردم و صفحات مجازی را هم بالاآوردم و همزمان با دوستان و آشنایان هم در تماس بودم تا بیشتر از جزئیات ماجرا خبردار شوم. اصل خبر این بود که ایران شنبه شب به وقت محلی در واکنش به حمله هوایی اسرائیل در سوریه که منجر به شهادت سه فرمانده سپاه قدس و چهار مستشار نظامی دیگر ایرانی شد، بیش از ۳۰۰ پهپاد و موشک‌هایی را علیه اسرائیل پرتاب کرد. ولی بازتاب‌های خبری، عکس‌العمل‌های مردم، تصاویر منتشر شده، هرکدام برگ‌های تازه از این اتفاق بزرگ را رو می‌کرد. گرچه باز هم می‌شد آدم‌هایی را دید که هنوز خوابند. یعنی نمی‌خواهند باور کنند قدرت کشور را ولی بخش عظیمی از جامعه همدل‌تر از گذشته؛ چشم به آینده دوخته است.

من اما میان همه تصاویر یک عکس چشمم را میخکوب کرد. تصویری که آن را با شما هم به اشتراک می‌گذارم و به عنوان متن کوتاه زیرنویس آن یاد می‌کنم از حرف بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی (ره) که فرمود: «راه قدس از کربلا می‌گذرد».

تجربه‌گری در کافه

ستایش کاوه

تهران



در گروه‌های چهار نفره خود تصمیم گرفتیم به تفریح برویم. تصمیم اول‌مان این بود به موزه برویم، چون با درس‌مان که در مدرسه می‌خوانیم ارتباط مستقیم داشت اما با مخالفت یکی از اعضای گروه مواجه می‌شویم. در آخر تصمیم گرفتیم که به یک کافه برویم و صحبت کنیم خب حالا چه کافه‌ای برویم؟

۱- کافه‌ای که تاریک نباشد، زیرا حس انرژی منفی منتقل می‌کند.
۲- مکانی برویم که از بوی شدید سیگار خفه نشویم.
۳- حالا به دنبال هم‌چین کافه‌ای با این ویژگی‌ها بگرد. وقتی وارد کافه شدیم لیست غذاها و خوراکی‌ها را برداشتیم. چایی که مادرم در خانه با عشق مادرانه و به صورت رایگان در اختیارمان قرار می‌دهد با مبلغ ۱۵۰ هزار تومان می‌فروخت؛ تازه در کنار آن قند هم برای خوردن نداشت که به یکی دیگر از دغدغه‌های ما هم اضافه شد. پس گفتیم چه بهتر که یک غذا سفارش دهیم. با توجه به قیمت‌های بالا، پیتزای مدل جدید سفارش دادیم، البته از نظر من این پیتزا شبیه املت

ماfiای شعرا

مریم یگانه‌فرد

رشت



افسردگی روزهای سرد و تاریک زمستانی که به سراغم آمد، تصمیم گرفتم برای فرار از این احوالات و تنوع در فضای کار از خانه بیرون بروم. کوله به دوش و هندزفری به گوش، طوری که انگار تنها هدف بیرون آمدنم از خانه پیاده‌روی بوده، طولانی و بی‌هدف زیر سایه درختان بی‌برگ قدم می‌زدم که عطر قهوه اولین کافه‌ای که از کنارش رد می‌شدم، با صندلی‌های رنگی که کنار در ورودی گذاشته شده بود، توجه‌م را جلب کرد.

خیلی کوتاه نگاهی به داخل کافه انداختم. عکس

شاعران روی دیوار ساده کافه، به قدری برایم دلچسب بود که نیاز نباشد به چیز دیگری توجه کنم و وارد شوم و پشت میز کوچکی، کنار همان قاب عکس‌ها بنشینم و حتی وقتی منوی بدون قیمت را دیدم، نظرم در رابطه با کافه‌اش تغییری نکرد. تا سفارشم آماده شود، لپ‌تاپ را از کوله بیرون آوردم و روی میز گذاشتم تا آخرین بخش‌های تحقیقم را انجام دهم اما هر چقدر تمرکز می‌کردم، با خواندن نهایتاً دو خط از مطلب حواسم پرت آهنگی می‌شد که در کافه با صدای بلند پخش می‌شد. تازه داشت تلاش‌هایم برای کنار آمدن با صدای بلند آهنگ جواب می‌داد که سروصدای بازی مافیا هم اضافه شد و کلاً از انجام دادن کار منصرفم کرد. من به تنهایی سرمنده چهره‌های روی دیواری بودم

یک فنجان قهوه در ۲ نگاه، کافه معروف

آروشا شیرزاد

خوزستان



از آن کافه معروف واقع در بالاشهر بگویم که برای پرداخت حسابش باید وام گرفت یا از آن گوشه دنج خاطره‌انگیز؟ از فرهیختگانی که موسیقی‌شان هم با ما فرق می‌کند بگویم یا از ترانه‌های آشنایی که با آنها بزرگ شده‌ایم؟ از چهره‌های عبوس و درهم‌رفته بگویم یا از لیخند آشنای خوشامدگویی؟ بگذارید از آنجایی بگویم که خودش و آوازه‌اش زمین تا آسمان تفاوت داشتند. از دور گول‌زننده و از نزدیک معذب‌کننده. می‌دانید چیست؟ آخر آنها برای نوشیدنی‌های مان زیرلیوانی هم قرار ندادند، چه برسد به قرار دادن یک عدد دستمال کاغذی روی میز تا مبدا چیزی اضافه فضای چشم‌نوازشان را بخراند. از حق نگذریم منظره‌ای که در پس دیوارهای سراسر شیشه‌ای نقش بسته بود، آن چنان خیال‌انگیز بود که هنوز هم گاهی در برابر دیدگانم نمایان می‌شود؛ تصویر برف صبحگاهی و تلخی طعم قهوه و مردم جهانی غیر از جهان من.



که از آنها فقط برای زیباسازی فضا یا حتی بدتر، برای خالی نبودن محیطی استفاده می‌شد که هیچ درکی از آنها نداشتند. وقتی هم که سفارشم را حساب کردم و از آنجا بیرون آمدم، با دیدن قیمت روی رسید متوجه شدم هیچ وقت ظاهر یک کافه، دلیل قابل قبولی برای منوی بدون قیمتش نیست.



ظاهراً آنجا عمق هنر را ندادم دیدن آن صحنه که مشتری‌های خود را از جایی بلند می‌کردند و در جای دیگر می‌نشاندند تا اوضاع بر وفق مراد یکی از آن دیگر جهانی‌ها باشد، بیش از پیش مرا برای بازگشت به خانه ترغیب می‌کرد. اما گوشه دنج واقع در آخر دنیا را چه می‌گویید؟ دیواری از مشاهیر و مفاخر که هر بار با دو چشم به تو خیره می‌شوند و انگار می‌پرسند مرا که دیگر می‌شناسی؛ مگر نه؟ راستش را بخواهید شخصاً کمتر کسی را از میان آنها می‌شناسم؛ آن هم نه بر حسب تحسین بلکه به عنوان نمادی از ابتذال. تا یادم نرفته این را هم بگویم که یک کتابخانه خاک خورده هم آنجا خودنمایی می‌کند. گرچه هیچ نظمی بین کتاب‌هایش برقرار نیست و انگار کتاب‌های اضافه خانه مادر بزرگ راکش رفته باشند تا صرفاً فرهنگ کتاب و کتابخوانی را برایت مجسم کنند. از کتاب آموزش آشپزی ویژه انواع آش و سوپ گرفته تا باغ پیامبر خلیل جبران آن هم در کنار صحنه سجاده‌ایه آنجا فریاد حضور می‌کشند. البته از حضور افتخاری دختر پرتقال گورد هم یاد کنیم؛ همانند که حتی کسی زمانی را صرف چیدن کتاب‌ها نکرده است.

دنبال کافه‌گری

عارفه مهرابی

خمینی‌شهر



اگر دنبال کافه‌گردی و ساخت یک ریلز خفن با محتوای دنیای مدرن در قرن بیست و یک و مشکلات آدم یا همان بشر امروزی هستید، این متن برای شماست. در قدم اول باید نزدیک‌ترین کافه به محل زندگی یا تحصیل خود را در مپ پیدا کنید. چرخه در نظرهای کاربران بزنید و بعد باتوجه به فضای کافه، لباس‌های تان را استایل کنید. تاکید می‌کنم که لباس‌های تان را نبوشید، استایل کنید. (ادا و اطوارش بیشتر است)

در قدم دوم باید تصمیم بگیرید، می‌خواهید با چه تیپ شخصیتی به کافه بروید. یک روانشناس؟ جامعه‌شناس؟ استاد ادبیات؟ عاشق خسته از جهانی که قهوه می‌نوشد به تلخی روزگار؟ اینجاسن یا مدرک تحصیلی مهم نیست؛ راحت و بدون رودربایستی انتخاب کنید. اما اگر قرار است به عنوان یک خودروشنفکرپندار به کافه بروید، باید بگویم

که شما به یک دایره‌المعارف واژگانی نیاز دارید با ترکیب‌هایی مثل لجنزار انسانی، دنیای صنعتی، جنگ جهانی دوم، عشق مدرن و ایسم‌های متعدد. مهم نیست که رمانتیسیم و رئالیسم با هم ارتباطی ندارد، شما می‌توانید آنها را به هم ربط بدهید. یک مفهوم جدید بسازید که اصلاً این بار به جای دنیای هنر و ادبیات در سیاست به کار برود. در آخر هم هرچه آدم‌های کمتری محتوای حرف‌تان را فهمیده باشند، شما امتیاز بیشتری گرفته‌اید. پیشاپیش بابت این تعبیر معذرت می‌خواهم ولی در این مرحله چیزی نمانده تا بشوید یکی از آنهایی که باد گلوشان هم بوی قهوه می‌دهد.

ولی بچه‌ها سخت نگیرید و گاهی هم با همان خود واقعیتان به کافه بروید. لازم نیست حرف‌های قلمبه سلمبه بزنید بروید و از نوشیدنی‌تان لذت ببرید. قهوه و یک شکلاتی بخورید و کاری به انتخاب‌های اشتباه هیتلر در جنگ جهانی با فرانسه نداشته باشید. از دختر شیرین سخن دوره قاجار به شمایی که اهل پست مدرنی و مضامین دل آزار



کافه و پسا کرونا

پاندمی عجیب و غریب کرونا و آن سال‌های تاریک، سبک زندگی‌مان را خیلی تغییر داد و همه چیز را به طرز غریبی آنلاین یا برخط کرد. کار کردن‌مان، درس خواندن‌مان، دیدارهای‌مان و تفریحات‌مان همه به کلی مجازی شدند و ما ماندیم و یک صفحه پر نور که از داخلش باید کل زندگی‌مان را کنترل می‌کردیم، ما آن واکسن‌های با برکت را زدیم و این ویروس منحوس رخت برپست اما همچنان یادگاری‌هایش برای ما باقی ماند. مثلاً به صورت آنلاین کلاس برگزار کردن و دورکاری جزئی از زندگی خیلی از ما شد. حالا این روزها در دوران پسا کرونا به وفور کرات شاهد کافه‌هایی هستیم که اختصاصاً برای همین کار تعبیه شده‌اند و آدم‌های زیادی که محل کار و کلاس و محل برگزاری مراسمات و قرارهای کاری و دوستانه‌شان همه و همه در این مکان صورت می‌گیرد. به نظر شما تا چند سال آینده کافه‌ها چه تغییراتی می‌کنند؟



بررسی سیر کافه نشینی در طول تاریخ، از اروپای میانه تا قلب تهران

کافه نشینی، از ازل تا ابد

ریحانه اوسطی

نوجوانه



همه ما این روزها روزمرگی‌های‌مان به نحوی با کافه‌ها پیوند خورده، اکثر قرارهای‌مان را آنجا می‌گذاریم، از قرارهای دوستانه تا کاری، گاهی برای با کلاس‌تر درس خواندن و کار کردن به آنجا می‌رویم و عکسی را با تیتراژ «استادی یا وورک» همراه با لیوانی آیس لاتِه منتشر می‌کنیم و بعد مشغول خوردن قهوه و کیک شکلاتی‌مان می‌شویم و انگار همین منتشر کردن عکس، بار آن کار را از دوشمان برمی‌دارد. کم‌کم با منوی قهوه‌ها و شیک‌ها و کیک‌ها آشنا شده‌ایم و دیگر نمی‌خواهیم «بامدیریت جدید» را از منو سفارش بدهیم. خلاصه که کافه شده بخش ناگسستنی روزها و شب‌های ما و محل خاطره‌های تلخ و شیرین، پس یحتمل برایمان جالب باشد که این کافه که امروز این مختصات را دارد از کجا پدید آمده و چه سیری را گذرانده تا امروزه به این کافه‌های ادایی و غیر ادایی در سطح کشور و جهان تبدیل شده. امروز و اینجا قرار است قطار تاریخ را به عقب ببریم و کمی در کافه‌های قدیمی سیر کنیم.

آغاز کافه نشینی در ایران

از آنجا که همیشه مرکز همه چیز برای پایتخت نشینان است، حدود ۲۰۰ سال پیش اکثر شعرا و ادیبان در نصف جهان و پایتخت حکومت صفویان جمع می‌شدند و به نحوی اصفهان مهد هنر و فرهنگ و ادب ایران زمین بود، رفته رفته قهوه‌خانه‌ها پدید آمد و محلی شد برای گرد هم نشستن شعرا و شعر خواندن و قهوه نوشیدن. و همین امر باعث به وجود آمدن سبک‌های جدید در نظم فارسی شد. شاید برایمان جالب باشد که قهوه‌خانه‌ها در آن زمان چه شمایی داشتند اما باید بدانید این که جدیداً مد شده حیاط خانه‌های قدیمی را کافه می‌کنند امر جدیدی نیست و آن زمان قهوه‌خانه در فضای سرباز با حوض و باغچه بود و برنامه‌هایی مثل نقالی و شاهنامه خوانی و قصه‌گویی و گاه روحوضی در آنجا اجرا می‌شد. توجه کنید که قهوه‌خانه فضایی کاملاً مردانه بود



اروپا و کافه‌های شورشی

وقتی ملت اروپا کم‌کم از خواب عمیق قرون وسطا بیدار شد و تلاش کرد با تولید علم، کمر کلیسا و آموزه‌های خرافی را بشکنند، شروع کرد به مبارزه با نظام‌های سلطنتی و کلیسای آن زمان؛ و این مبارزه از قشر تحصیل کرده و روشن فکر آغاز شد، این آدم‌ها برای گپ و گفت و به اشتراک گذاشتن عقاید خود از مکان‌هایی استفاده می‌کردند و کنار هم جمع می‌شدند که رفته رفته به این محل‌ها کافه گفته شد. به خصوص در جریان انقلاب کبیر فرانسه که جرقه انقلاب‌های لیبرالیستی و آزادی‌گرایانه اروپا بود، این اتفاق پررنگ‌تر شد و بیشتر به رسمیت شناخته شد. کافی‌شاپ‌ها که در ابتدای امر بیشتر برای افراد متمول و برگزاری جشن و پایکوبی بود تبدیل به یک مکان ناب برای دورهمی‌های سیاسی و جلسات اجتماعی شد.



کافه، پدیده‌ای همه‌گیر

در سال‌های اخیر به خصوص از دهه نود به بعد استقبال و رفت و آمد مردم به کافه‌ها به طرز عجیبی گسترش پیدا کرد، عوامل متعددی در این اتفاق سهیم بودند؛ مثل کوچک‌تر و تنگ‌تر شدن خانه، ارتباط کمتر با خانواده و فامیل و ارتباط بیشتر با دوستان و در کل سبک زندگی غربی ما را وادار کرد که بیشتر به کافه‌ها رجوع کنیم و برای تازه کردن دیدار دوستان‌مان و حتی مراسمات و تولدها هم از این فضا استفاده کنیم، از آن طرف سرمایه‌داران فارغ از تخصص و ذوق فرهنگی و هنری و صرفاً به دلیل سودآوری به ساخت و تاسیس کافه‌ها روی آوردند و امروزه تقریباً در هر سبکی در هر منطقه و شهری به تعداد موه‌ای سرمان می‌توانیم کافه پیدا کنیم.



کافه‌ها در حال و هوای انقلاب

نمی‌دانم چرا اما انگار قهوه به اندیشه‌های انقلابی و جنجالی دامن می‌زند و پرو بال‌شان می‌دهد، کافه‌ها همیشه نقش مهمی در جریان‌های تاریخ معاصرمان داشتند از همان انقلاب فرانسه و اروپا بگیر تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در ایران، همان‌طور که گفته شد بعد از ورود غربی‌ها کافه‌ها بیشتر پاتوق افراد فرهیخته و روشنفکر بود و تازه شمایل غربی پیدا کرده بود مثلاً زنان پایه‌ای مردان در محافل می‌آمدند و خیلی اوقات در کافه‌ها رقص و رقصه و آواز خوان و وجود داشت، از این نظر افراد انقلابی آن زمان که پایبند به دین و شریعت بودند تصور مثبتی از کافه‌ها در ذهن‌شان نقش نبسته بود و در جریان انقلاب اسلامی و دهه‌های بعد از آن اکثر فرم‌های مشخصی از افراد به کافه‌ها رفت و آمد داشتند و در اذهان مردم هنوز کلیشه این‌که فقط این افراد به کافه‌ها می‌روند وجود داشت.



نقطه عطف کافه نشینی در تاریخ ایران

با اشغال ایران توسط غربی‌ها بعد از دوره قاجاریه، ظاهر قهوه‌خانه‌های ما هم تغییر کرد، انگلیسی‌ها چای را وارد فرهنگ ما کردند و ایرانی‌های قهوه‌خور را چای‌خور. در این سال‌ها کم‌کم کافه‌ها پاتوق قشر فرهنگی و نویسندگان و شعرا ایرانی شد و کسانی مثل صادق هدایت، بزرگ علوی، سیمین دانشور، فروغ فرخزاد و ... دورهم در کافه‌ها جمع می‌شدند و درباره مسائل روز دنیا و بحث‌های سیاسی و اجتماعی گفت و گو می‌کردند. کافه‌ها بیشتر در مرکز شهر بود مثلاً اگر سریال شهرزاد را دیده باشید یحتمل کافه نادری را خوب به خاطر دارید که فرهاد آن گردنبند مرغ آمین را بر گردن شهرزاد انداخت. آن کافه یکی از مهم‌ترین کافه‌های آن دوران بود اما کافه و کافه نشینی هنوز آنقدر همه گیر نشده بود و خوانش اذهان عمومی از کافه نشینان افراد فرهیخته و روشنفکر و از ما بهتران بود.



روزی روزگاری کافه

کسی نمی‌داند این یکجانشینی با هدف حرافی درباره شیر مرغ و جان آدمیزاد از کجا شکل گرفته بود اما با یک جست و جو درباره تاریخچه این مسأله به چند گذار تاریخی می‌رسیم.

از دهه ۱۹۶۰ به بعد، جنبش کافه نشینی همراه با مفهوم روشنفکری و دیگر شیوه‌ها به کشورهای جهان سرایت کرد. کافه‌ها به عنوان مکان‌هایی برای معاشرت، مطالعه و تبادل نظر درباره موضوعات روز بودند. این جنبش یک پدیده اجتماعی جالب است که در قرن بیستم تا دهه ۱۹۸۰ به شدت رشد کرد و به معنایی فراتر از رفتن به کافه، قهوه‌خانه، چای‌خانه یا کافی‌شاپ است. اصطلاحاً به یک کنش اجتماعی اشاره دارد که ریشه‌های آن به سده‌های هجدهم و نوزدهم اروپا، به خصوص دوران انقلاب فرانسه و انقلاب‌های سیاسی، بازمی‌گردد. در ابتدا، کافه‌نشینی عمدتاً در اقامتگاه‌های افراد نیکوکار و فرهنگی برگزار می‌شد. این مکان‌ها معمولاً توسط هنرمندان، نویسندگان، روشنفکران و افراد مشهور پشتیبانی می‌شدند. در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه هم، کلوب‌های انقلابی را می‌توان نوعی آغاز کافه‌نشینی احتمالاً سیاسی دانست. در این کنش، مردم در یک محیط بیرونی گرد هم می‌آمدند تا همزمان سرگرمی داشته باشند و بحث و گفت‌وگو کنند.

فرهنگ کافه نشینی در ایران و سایر مناطق جهان، یک موضوع جالب و پر اهمیت است. این فرهنگ از قهوه‌خانه‌های پرجنب و جوش استانبول در قرن هفدهم، به نام قهوه‌خانه شناخته می‌شدند و محل تجمع روشنفکران، شاعران و تجار بودند.

در ایران نیز فرهنگ کافه نشینی در دوره‌های مختلف تاریخی تجربه شده است:

۱ دوره صفوی: در دوره حکومت صفوی، قهوه‌خانه‌ها به مکان‌هایی برای تبادل نظرات اجتماعی و بحث‌های فکری تبدیل شدند. شاعران، صاحب‌نظران، نویسندگان و افراد روشنفکر در قهوه‌خانه‌ها جمع می‌شدند.

۲ دوره قاجار: در این دوره، قهوه‌خانه‌ها همچنان به عنوان مکان‌هایی برای بحث‌های اجتماعی و فرهنگی مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

۳ دوره پهلوی: در دوره پهلوی، قهوه‌خانه‌ها به شکل‌های مختلفی تغییر کردند. هنوز هم بقایای این نوع قهوه‌خانه‌ها در گوشه‌ها و کناره‌های کشور، به خصوص در تهران مشاهده می‌شود.

۴ دوره امروزی: امروزه کافه‌نشینی به معنایی فراتر از رفتن به کافه، چای‌خانه یا کافی‌شاپ دارد. این فرهنگ به یک کنش اجتماعی اشاره می‌کند که ریشه‌اش به قرن هجدهم و نوزدهم اروپا، به خصوص انقلاب فرانسه، بازمی‌گردد.

به طور کلی، کافه‌ها برای قرن‌ها محل تجمع مردم بوده و در تسهیل تعاملات اجتماعی، بحث‌های فکری و جنبش‌های سیاسی نقش مؤثری داشته‌اند.



شغل شما چیه؟

احتمالاً در چند سال آینده نسبت به سال‌های گذشته بیشتر آقا دامادهایی ایتالیایی یعنی قهوه‌چی و حالا چند سالی است خصوصاً در بین نوجوان‌ها برای محبوبیت باریستا شدن در ایران را بررسی می‌کنیم:

۱- رشد فرهنگ قهوه خوری: در سال‌های اخیر، فرهنگ قهوه خوری در ایران علاقه دارند و به دنبال تجربه‌های متنوع در مورد نوشیدنی‌های قهوه‌ای هستند. ۲- تنوع نوشیدنی‌ها: باریستاها نه تنها قهوه‌های سنتی مانند اسپرسو و کاپوچینو مثل لاته، موکا و آمریکانو را در اختیار مشتریان قرار می‌دهند.

۳- مهارت‌های آموزش دیده: باریستاها معمولاً دوره‌های آموزشی در زمینه قهوه این مهارت‌ها به آنها امکان می‌دهد نوشیدنی‌های با کیفیت و مطابق با استانداردها ۴- محبوبیت کافی‌شاپ‌ها: کافی‌شاپ‌ها به عنوان مکان‌هایی برای دیدار با دوستان در این مکان‌ها نقش مهمی در ایجاد تجربه‌ی خوب برای مشتریان دارند.

به طور کلی، محبوبیت باریستا شدن در ایران به دلیل رشد فرهنگ قهوه خوری کافی‌شاپ‌هاست. این شغل برای علاقه‌مندان به قهوه و تجربه کار با نوشیدنی‌ها

قرارمهم دارم

نمی‌دانم بگویم کلاس دارد یا فشار اقتصادی بعضی‌ها را وادار می‌کند به این‌که یک لپ‌تاپ آخرین مدل بردارند بروند بنشینند گوشه کافه و همان جا کارهایشان را انجام بدهند به جای این‌که بتوانند یک دفتر ۳ در ۴ اجاره کنند ولی مصرف بعضی‌ها دقیقاً همین است. کم‌کم کافه‌ها و فضاهای کار اشتراکی با هم قاطی شدند یعنی از صبح تا شب می‌توانی بنشیننی کار کنی، قرارکاری بگذاری و کسی هم نگوید زمان استفاده شما از میز تمام شده است. البته این اتفاق مزایا و معایبی هم دارد. صرفه‌جویی در هزینه مثل آب و برق، احساسات تعلق به جامعه و در اجتماع کار کردن از مزایا و عدم تطابق با کار چارچوب‌مند در جای مشخص و البته طاقت فرسا بودن دفترها و پشت میز نشینی جزو معایب کار در کافه‌هاست.



بازی دسته جمعی

از یک جایی بشر فهمید حوصله‌اش سر می‌رود بنشینند یکجاقط حرف بزنند و نظر بدهد بنابراین کافه‌ها از یک مقطعی به بعد پاتوق بازی‌های رومیزی هم بودند. یکی از علت‌های مهم بازی در کافه‌ها جدای از کیف دسته جمعی بودنش گرانی بازی‌ها خصوصاً از نوع خارجی و تنوع بازی‌های داخل کافه است که آدم را وسوسه می‌کند از هر کدام یک دست بازی کند. بماند که در برهه‌هایی هم بویش در می‌آمد که کافه‌هایی لیگ مافیای دارند یا پوکر بازی می‌کنند و قمار می‌کنند اما این اتفاقات عموماً نمی‌افتد. بعدها در کشور ما کافه بازی هم راه افتاد که اساساً به این نیت می‌روی که بازی کنی و کنارش یک چیزی هم به بدن بزنی.



کافه با اشک و لبخند

کافه‌ها خیلی است که پایشان به هنر هم باز شده است. جدا پای جدی آن را در هنرهای مختلف بویژه شعر و داستان و سینما بوده است مثل «کافه ترانزیت». اما در تعداد بیشتری از فیلم‌ها این‌که لوکیشن خیلی از این کافه‌ها قبل یا بعد از آن دقیقاً ش کافه‌ای وجود دارد که صاحب آن فردی است معروف به دابی است. کافه‌ای که کتلت هایش معروف است و حتی شعارش می‌شود: «عشق یعنی حالت خوب باش!»، در فیلم‌های دیگر «بیست»، «سن پترزبورگ» و «اعتراض» هم از این دست کافه‌ها در شعر ما نیز کافه از زمان پیدایش جایگاه خاصی داشته است خودتان یک جستجوی ساده کنید تا به انبوهی از آن‌ها اینجا برایتان یک دوبیتی از شاعر جوان کشورمان آرمین طاهر که می‌گوید: «چای گیجی وسط کافه ی دنیا بودم / قند لبخ همه محبوبم کرد / دور کردند تو را تا که مرا سرد کنند / تلخی قهوه مرغوبم کرد».

اما جدیدترین هنری که زلفش با کافه‌ها گره خورده است است. قبل از اینکه ذهنتان برود سمت تلاش‌های جوکر مخاطبینش در آن کافه ترسناک، توضیح بدهم که خیلی از جو هم این روزها در کافه‌های مختلف هنرشان را ارائه می‌دهند



زهرا آقربانی

دبیر

نوجوانه

یک چراغ خواب آهنی
اعلی برساند گذاشته
لوس منو را می‌گذارد
مرغ بخوری که یک و
در عین ناباوری محت

جایی دور و در عین حال نزدیک به جامعه واقعی.

بافرهنگ باشیم

مادرگرامی همیشه می‌گوید هر چیزی شورش که دربیاید دیگر خوبی هایش هم دیده نمی‌شود. کافه نشینی هم با اینکه یک اجتماع محسوب می‌شود معایبی دارد:

۱. وقت تلف کردن توی کافه ها و مخدر بودن این دورهمی ها در دراز مدت باعث می‌شود چشم باز کنید و ببینید وقت گذشته و عمرتان در کافه ها به باد رفته است

۲. وقت از یک طرف و از طرف دیگر جیب بیچاره پدر که پای خورد و خوراک گران کافه ها به باد می‌رود حالا اگر قرار است در این مکان عمومی آدم مبادی آدابی باشیم لازم است برخی نکات را دقت کنیم. مثلاً بعضی نکته ها اگرچه کوچک به نظر می‌رسند اما نباید آنها را در هر محیطی به ویژه کافی شاپ انجام دهید.

۱. هیچ وقت با صدای بلند خدمه کافه را صدا نزنید.

۲. اگر نوشیدنی تان تمام شده به مدت طولانی آن را مقابل تان نگذارید. از گارسن بخواهید فنجان یا لیوان را برداشته و در صورت تمایل نوشیدنی جدیدی برای تان بیاورد. اشغال کردن فنجان ها یا ظرف ها رفتار درستی نیست.

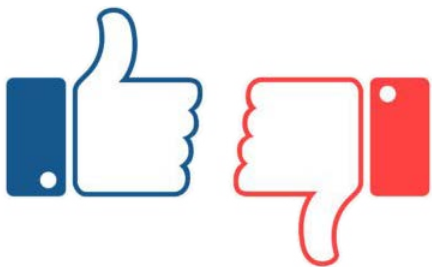
۳. از هدفون برای هر نوع شنیدن یا انتقال صدا در فضای کافی شاپ کمک بگیرید.

۴. اگر امکان استفاده از دوپریز برق را داشتید، فقط از یکی از آنها برای وسیله ای که ضرورتی برای استفاده از آن دارید استفاده کنید و پریز دیگر را حتماً آزاد بگذارید.

۵. مثل هر مکان عمومی دیگری با صدای بلند صحبت نکنیم. چه با دوستانمان چه با تلفن همراه.



کافه‌آری‌یانه!



اساساً یادگرفته ایم هر پدیده ای را به آموخته های دینی مان عرضه کنیم و یک جنبه مراعات هایمان نگاه کردن به موضع دین در آن رابطه است. خب بد نیست بدانیم انجمن های گفت‌وگوی جمعی همواره در تاریخ بشر بوده اند و این انجمن ها در جامعه صدر اسلام هم وجود داشته است که به آن «نادی» می‌گفتند، البته چون این محل ها در زمان ظهور پیامبر اسلام (ص) محلی برای نقشه‌کشیدن علیه پیامبر شده بود، قرآن از نادی با بار معنایی منفی یاد

می‌کند اما به هر حال چنین مکان هایی وجود داشته است. در ایران نیز از دوران صفویه قهوه خانه ها و چایخانه ها برای گفت‌وگوی جمعی شکل گرفتند، دکتر کاموس از تاریخ شناسان معاصر حتی معتقد است فرهنگ کافه نشینی از شرق به غرب رفته و دوباره به شکلی دیگر از غرب به شرق وارد شده است.

اما اصلی ترین جایگاه این انجمن ها و تجمع ها بر می‌گردد به محتوای گفت‌وگویی که در آنها انجام می‌شده. به عبارتی خدا با تفریح و سرگرمی مشکل ندارد و اگر از جنس جمع شدن مومنان کنار هم باشد که توثیه اش هم می‌کند، منتها متأسفانه خیلی اوقات این کافه رفتن و آن تجمع، تبدیل می‌شود به فرصتی برای غیبت و صحبت های لغو که اینها ارزش آن موضوع را پایین می‌آورد.

البته یک نکته دیگر هم بد نیست از ما بشنوید و خودتان درباره اش تصمیم بگیرید و آن هم اینکه اساساً خورد و خوراک یک مساله خیلی خیلی شخصی است. تصور اینکه تا دهانمان را باز می‌کنیم چندتا چشم غریبه ما را زیر نظر بگیرد از یک طرف و اینکه شاید خیلی ها در اطراف ما هزینه چیزی که ما برای خوردن تهیه کرده ایم ندارند و چه دلها که از این طریق می‌شکند از سوی دیگر و خلاصه بردن یک امر به این میزان شخصی، در ملا عام کلا جای فکر کردن دارد!

کافه، وسیله اهداف؟!

اگر حوصله فکر کردن ندارید توصیه می‌کنم این بند آخر را نخوانید و بسپارید به اهلش. چون قرار است اینجا از یک حرف مهم رونمایی کنیم. در واقع قرار است اول از خودمان پرسیم چرا می‌رویم کافه. و اگر هر جوابی مثل گذران وقت و سرگرم شدن و قرار کاری و هر چیزی که قبل از این هم به آن اشاره شد؛ در جواب این پرسش به ذهنمان رسید؛ باز این سوال ادامه دارد که هدف از آنها چیست. در واقع قرار است انبوهی از «چرا» ها جلوی رویمان تلمبار شود تا برسیم به آنچیزی که می‌شود اسمش را گذاشت هدف اصلی ما در زندگی.

حالا فکرش را بکنید کسی را که هدف خاصی در زندگی اش ندارد. (دوستان اشاره می‌کنند که تصورش لازم نیست چون یکی در میان بین همین جوان ها و نوجوان های دور و برمان افرادی هستند که خیلی خودشان نمی‌دانند از این دنیا چه می‌خواهند!) کسی که هدف نداشته باشد وقتی چندتا چرا جلوی خودش ببیند تهش باید دستهایش را بالا بگیرد و بگوید مثلاً کافه می‌روم که کافه رفته باشم. در حقیقت او ممکن است به این کافه رفتن جورى عادت کند که اصلاً یادش برود کافه یک وسیله بود برای او که برسد به یک هدف. و اگر قرار باشد این رفتن به کافه او را از هدفش دور کند؛ دیگر به آن ادامه نمی‌دهد. ولی متأسفانه خیلی از همین وسیله ها برای ما تبدیل شده اند به خود هدف.



به نام کافه

یگی زنگ زده با نور زرد که خوب پدر چشم آدم را در بیاورد و می‌گرن آدم را به حد اند روی میز و مثل احضار ارواح بالای سرت ظاهر می‌شوند و بعد از یک خوشامد جلویت. به عقل ناقص سزار سفارش می‌دهی که یک مشت کاهو با چند تکه قوت چیزی نخوری که اضافه وزن پیدا کنی و به قول یکی از اینفلوئنسرهای ایرانی نوبیات سالاد را توی ییل برایت می‌آورند. مطلب این شماره درباره کافه هاست.



را می‌بینیم که باریستا هستند. باریستا به زبان معنل محبوب حساب می‌شود اینجا چند دلیل

به شدت رشد کرده است. مردم بیشتر به مصرف قهوه نند.

بینو را تهیه می‌کنند، بلکه نوشیدنی های متنوع دیگری

ه سازی و تهیه نوشیدنی های قهوه ای را گذرانده اند.

دارد های جهانی تهیه کنند.

ستان، کار با لپ تاپ و تفریح محبوبیت دارند. باریستاها

، تنوع نوشیدنی ها، مهارت های آموزش دیده و محبوبیت های متنوع، جذابیت دارد

ی اینکه برخی کافه ها جایی برای حضور هنرمندان شده است، می‌شود رد ماید. مثلاً در سینمای ایران فیلم های زیادی هستند که محوریتشان کافه ها هم یک کافه به طور جدی نقش در پیشبرد داستان داشته است. جالب بیه به همان چیزی بوده که در فیلم ارائه شده. مثلاً در فیلم «پل چوبی»،

ناصر که اتفاقاً امین بچه های محل

هم به نوعی در فیلم ذکر

گری مثل «صورتی»،

قه ها می‌بینیم.

است. و کافی

ها برسید ولی

بری می‌آورم

مند تو پیش

بی کسی ام

ستنداپ کمدی

ر برای خنداندن

ان های طنز کشورمان

د.



گفت و گو با حسین رقمی، نوجوان باریستای یکی از کافه‌های سطح شهر

باشکم خالی قهوه نخورید!

ما آدم‌ها از شنیدن و خواندن داستان‌های مختلف همیشه لذت می‌بریم. حالتصور کنید این داستانی که می‌خوانید بر اساس واقعیت بوده و یکی از دوستان هم‌سن خودمان به موفقیتی در سن نوجوانی خود رسیده باشد. قطعاً با این وجود شنونده و خواننده آن هستیم تا به قول خودمان از چه رمز پروازی استفاده کرده تا به اینجا و این نقطه رسیده است. در این شماره، حسین رقمی نوجوان از رموزراز موفقیت خود در این حرفه می‌گوید.

امیرحسین علی‌نیافرد

نوجوانه



از کجا شروع شد؟

همه ما یک جایی در تاریخ زندگی خودمان وجود دارد که با پدیده‌هایی روبه‌رو می‌شویم که نمی‌دانیم درست همان اتفاق‌ها قرار است به کلید و نقطه‌های اتصال زندگی ما تبدیل بشوند. در این روزها که زیست و زندگی نوجوانان کمی تغییر پیدا کرده، باورش سخت است که بگوییم تصور حسین از کافه‌ها جایی پرابهت یا به قول خودش مکانی برای ثروتمندان و طبقه مرفه جامعه بوده است. داستان حسین و آشنایی بیشترش با کافه جایی شروع می‌شود که یکی از دوستانش مطلبی درباره باریستایی منتشر کرده بود که همان‌جا با همان یک مطلب، ذهن حسین قلقلک می‌خورد تا بیشتر درباره این شغل و کار تحقیق کند.

کافه دنج شما کجاست؟

یک کافه خوب چه چیزهایی دارد؟ یا اصلاً چرا این روزها علاقه نوجوانان و اکثر مردم به کافه‌های سطح شهر بیشتر شده است؟ به عقیده حسین کافه به دلیل جو جذاب و نوجوان‌پسند بودن آن بقیه را به خود مثل یک مغناطیس جذب می‌کند. به نظر او کافه‌ای می‌تواند برای یک نوجوان حکم یک زیست‌بوم را داشته باشد که اول از همه آن کافه پرسنل خوبی داشته باشد و فضای کافه و جای خوب آن هم شرط است تا خود حسین آن کافه را بپسندد. البته حسین در آخر اشاره کرد که نباید بود و نبود موسیقی خوب را در کافه نادیده بگیریم و اگر کافه‌ای بتواند موسیقی خوبی برای مشتری‌هایش در نظر بگیرد، می‌تواند موفق باشد.

پایین‌تر از زمین خاکی

بعضی‌ها هنوز خیال می‌کنند می‌توانند راه صدساله را در چند شب طی کنند. فکر می‌کنم این دسته از عزیزان آنهایی هستند که بعد از ۱۰، ۲۰ پست انگیزشی در فضای مجازی، اقدام به اجرای سمنارهای تله‌موشی و پولساز برای خودشان می‌کنند تا افراد میان‌پرسند وارد این تله شوند. اگر شما خواننده این بخش از متن هستید، باید بگویم که قدیمی‌ها در زمانی که هنوز ضرب‌المثل‌ها جایگاه خود را از دست نداده بود، می‌گفتند «هیچ ارزانی بی‌علت نیست و هیچ گرانی بی‌حکمت نیست»، پیام این حکایت به زبان ساده این است که اگر چیزی در ظاهر ارزنده به نظر می‌رسد اما قیمتش ارزان است، حتماً علت و نقصی درونش دارد. هر کاری زمین خاکی خودش را دارد. حتی برای تجربه بعضی کارها یک درجه پایین‌تر از زمین خاکی را باید بگذرانی تا بعد از مدت معلومی بتوانی سر خودت را بلند کنی. حسین یک روزی دست روی زانوی خود گذاشت و بلند شد تا برود پی چیزی که شاید برای آن ساخته شده باشد. حتی اولین باری که پا به کافه گذاشت، برای مصاحبه کاری بود و خودش می‌گوید افتخار می‌کند که یک زمانی نظافتچی بوده و اکنون به باریستایی کافه رسیده است. او حتی می‌گوید که در ابتدای این راه هیچ‌کس، حتی خانواده‌اش نیز حمایتش نکرده و شدیداً با این کار مخالف بوده‌اند و او فقط در این مسیر پرچالش به عنوان یک نوجوان قدم گذاشت تا امروز به این موفقیت دست پیدا کند.

اعتیاد به قهوه!

قبل از این که به موضوع پرچالشی مثل جنگ چای و قهوه‌خورها بپردازم از حسین درباره علاقه خودش به خود قهوه پرسیدم. بالاخره کسی که برای یک عده‌ای قهوه‌های مختلفی را آماده می‌کند، امکان ندارد که خودش طرفدار آن نباشد و صرفاً یک باریستای بی‌علاقه به قهوه باشد. حسین خیلی صریح می‌گوید که قهوه شدیداً اعتیادآور است و اکنون آن قدر برای خود او قهوه بی‌اثر شده که آن را مثل آب آشامیدنی خودمان می‌داند. او همین‌طور با صراحت کامل می‌گوید که ترجیحاً هر روز قهوه مصرف نکند تا برای شما بی‌اثر و معمولی نشود. حسین در جواب به این‌که آیا قهوه‌خورها نیز چای دوست دارند می‌گوید این مورد بستگی به هر شخصی دارد و گاهی خود علاقه‌مندان به قهوه نیز برای تنوع و بی‌اثر نشدن قهوه چای مصرف می‌خورند.

شاید شما هم نمی‌دانستید!

هر کار و مهارت و شغلی رازهایی دارد که فقط دارندگان آن شغل از آن اطلاع دارند. چند وقت پیش در فضای مجازی یک چالشی با عنوان افشا کردن یکی از اطلاعات مهم هرکاری پخش شده بود که در آن زمان استقبال زیادی از آن صورت گرفت. برای مثال تعمیرکار موبایل می‌گفت همه گوشی‌ها با فلان ترفند درست می‌شوند اما بعضی‌ها با اضافه کردن یک کار اضافه‌ای می‌خواهند متأسفانه پول بیشتری دریافت کنند یا به همین ترتیب یک دندانپزشک یا فروشنده و... مثال‌هایی می‌گفتند تا باعث آگاهی دیگران شوند. از حسین پرسیدم که آیا این مثال درباره باریستایی و خوردن قهوه صدق می‌کند که جواب جالبی گرفتم. او گفت قهوه عربیکا با این‌که قیمت خیلی زیادی دارد و به نظر از آسمش خوب می‌آید اما اصلاً انرژی خاصی نمی‌دهد و صرفاً یک قهوه ترش معمولی به‌شمار می‌رود و او به عنوان یک باریستا این مدل قهوه را اصلاً به علاقه‌مندان و قهوه‌خورها پیشنهاد نمی‌کند. رموزراز فوت کوزه‌گری دیگری که حسین درباره قهوه به آن اشاره کرد، نخوردن قهوه با شکم خالی و گرسنه است و اگر با شکم خالی قهوه میل کنید؛ حال تان بد می‌شود.

شکستن آرزوها...

هرکدام از ما هرشب قبل از خواب وقتی چشمانمان را می‌بندیم، به چیزهای مختلفی فکر می‌کنیم. یکی در حال گل زدن در فینال جام جهانی و یکی در حال سواری با یک ماشین چندصد هزار دلاری و یکی در حال غرق شدن در استخر پول‌های خودش است و از این مثال‌های واقعی زیاد وجود دارد. اما حسین وقتی چشم‌های خود را می‌بندد به این فکر می‌کند که ای کاش یک روزی بتواند کافه خودش را در سطح شهر باز کند و آن قدر در کشور مشهور شود که در شهرهای مختلف ایران هم شعبه بزند. حسین می‌گوید از این که درسی برای قهوه وجود دارد یا نه بی‌اطلاع است اما خودش به سمت رشته مدیریت کسب و کار رفته تا بتواند یک کاسب و یک مغازه‌دار خوشفکر شود.

نور دنیا به صرف قهوه!

علیرضا عالی بیگی
تهران



کافه می تواند یک فضای جادویی باشد که به هر کسی خوشایندی و آرامش را هدیه می دهد. آدم ها از شلوغی و زحمات روزمره فرار کنند و به دنیایی از آرامش و تمرکز پناه ببرند. فضایی که با بویی دلنشین از قهوه پر شده و صدای ملایم موسیقی از گوشه های مختلف شنیده می شود. این روزها کافه برای بسیاری از افراد فقط یک مکان عمومی نیست، بلکه یک سبک زندگی به شمار می آید؛ برای برخی دیگر تنها تفریح و دلخوشی زندگی آنان است و برای برخی دیگر، فقط جایی برای نوشیدن یک قهوه به قصد استراحت. خیلی ها هم هستند که کافه گردی به مذاقشان خوش نمی آید و به گرفتن یک قهوه بیرون بر بسته می کنند. در میان انبوهی از کافه ها در سرتاسر جهان، به معرفی کافه هایی ویژه می پردازیم که شنیدن اسم برخی از آنها هم ممکن است تعجب آور باشد.



کافه دخت؛ کافه ای برای دختران!

اگر به دنبال یک کافه امن و مناسب در همین تهران خودمان برای دورهمی های دخترانه تان هستید، کافه «شهر دخت» یک گزینه ایده آل برای شماست. شهر دخت، مکانی است که دختران می توانند حتی در آنجا وقت خود را بگذرانند و از امکانات موجود بهره مند شوند. این کافه یک فضای خاص برای خانم ها و دختران است که برای دورهمی های کوچک شان بسیار محبوب است.



شهر دخت چهار طبقه برای تفریح و استراحت دختران دارد. در هر طبقه، خدمات متنوعی از جمله استراحتگاه، کافی شاپ، آرایشگاه، سالن آمفی تئاتر، ورزش و گالری عکاسی برای علاقه مندان فراهم شده است. در نگاه اول ممکن است شهر دخت شبیه به بسیاری از مراکز دیگر شهر باشد اما یک تفاوت عمده دارد؛ دختران می توانند به طور آزادانه و بدون داشتن حجاب در شهر دخت حضور داشته باشند. بسیاری از دخترانی که به این مکان آمده اند، طرفداران پروپاقرص کافه شهر دخت شده اند. این کافه با دیگر کافه های شهر تفاوت دارد؛ همه مشتریان و کارمندان آن دختر هستند و می توانند یک مکان امن و راحت برای دیدارها و قرارهای دخترانه باشد. یکی از طبقات شهر دخت به ویژه برای برگزاری گالری های مختلف اختصاص یافته است. اگر شما علاقه مند به نمایشگاه و فروش آثار هنری خود هستید، اینجا یک مکان مناسب است اما لازم به ذکر است که در حال حاضر این فضا در اختیار مدیریت قرار دارد و شما برای برگزاری گالری خود باید هزینه های مربوطه را پرداخت کنید. با این حال اگر هنری دارید که می خواهید از آن کسب درآمد کنید، شهر دخت همچنان مکان مناسبی برای شماست. همچنین شما می توانید به عنوان مدرس در زمینه آموزش هنری همکاری کنید و هزینه های آموزشی دوره های خود را با مدیریت شهر دخت تقسیم کنید؛ مکانی برای کسب درآمد دختران هنرمند و فرصتی برای ارائه آموزش های هنری به علاقه مندان!

کافه یا قبرستان؟

زمانی که آقای کوتی، مالک این کافه، زمینی را در هند به قصد افتتاح کافه جدید خود خرید، نمی دانست که این زمین در قدیم قبرستان بوده است. او در نهایت از روشی عجیب باین چالش کنار آمد. آقای کوتی به جای سنگ فرش کردن قبرها و از بین بردن قبرستان، تصمیم گرفت تا آنها را به عضوی از نمای کافه خود تبدیل کند. او دور قبرها را نرده کشید تا بازدیدکنندگان پای خود را روی آنها نگذارند و در کنار آنها به معاشرت و صرف نوشیدنی و غذا بپردازند.

شاید این نامعمول ترین ویژگی یک کافه در بین کافه های خاص دنیا باشد. هرچند او معتقد است این ایده نه فقط بی احترامی به مشتریان تلقی نمی شود، بلکه بودن در کنار آن قبرها باعث خوش شانسی مشتریان می شود. او به همین دلیل اسم کافه رستوران خود را شانس نو گذاشته است. شاید به نظرتان عجیب برسد؛ ولی باید گفت که این عامل حداقل باعث خوش شانسی خود آقای کوتی بوده است. کسب و کار او در یک دهه گذشته بسیار پیشرفت کرده است و همواره میزبان توریست ها از سراسر دنیا است.

هیچ کس نمی داند آن قبرهای خوش یمن به چه کسی تعلق دارد اما بیشتر معتقدند که آن قبرستان متعلق به پیروان مسلمان یک قدیس صوفی قرن شانزدهم است. البته نمی توان تنها عامل موفقیت آقای کوتی را آن قبرستان دانست. این کافه رستوران به دلیل منوی محبوبی هم که دارد به پاتوق محلی ساکنین آن منطقه تبدیل شده است.



آگهی مزایده ۱۴۰۳/۳۴۰۳ / خودرو حضور مرکز فروش کوثر

۳) بابت پرداخت سپرده بالاتر از مبلغ یک میلیارد ریال تهیه چک رمزار یا ارائه چک شخصی صیادی ثبت شده به نام مرکز فروش کوثر به میزان ۱۰٪ قیمت پیشنهادی الزامی است.

۴) در صورت انصراف خریدار، سپرده به نفع فروشنده ضبط خواهد شد.

۵) خریدار مکلف است علاوه بر قیمت خرید، ۲٪ بابت هزینه های جانبی مزایده و ۱۰٪ بابت مالیات بر ارزش افزوده به فروشنده پرداخت نماید.

۶) فروشنده در رد یا قبول پیشنهادها مختار می باشد.

۷) کلیه هزینه های پس از فروش اعم از بیمه، مالیات، عوارض شهرداری دریافت تاییدیه معاینه فنی و هزینه های تعویض پلاک و نیز انجام امور اداری مربوطه به عهده خریدار می باشد.

زمان و مکان:

زمان بازدید مزایده: روزهای دوشنبه و سه شنبه ۳ و ۴ اردیبهشت ماه ۱۴۰۳

صبح از ساعت ۸ الی ۱۲ و عصر ۱۳ الی ۱۶

زمان برگزاری مزایده: روز چهارشنبه ۱۴۰۳/۰۲/۰۵ (ساعت ۸ صبح)

آدرس محل بازدید و برگزاری مزایده: زاهدان، کمربندی شهید کلاتری موقعیت سلمان، تلفن تماس: ۰۹۱۵۱۴۹۳۲۷۶

مرکز فروش کوثر در نظر دارد تعداد ۴۰۰ دستگاه خودرو سبک، سنگین و موتورسیکلت مستعمل و اسقاط زیر را از طریق مزایده حضوری به فروش رساند.

تنوع خودرو:

تویوتا وانت هایلوکس، کاپرا وانت دوکابین، پژو سواری (۴۰۵، روا) مزدا وانت، پیکان وانت، پراید سواری، مینی بوس هیوندای کروزر سمند سواری، تویوتا پرادو استیشن، پراید سواری، سهوند وانت ۴۰۰ سواری دوو، بنز مینی بوس LO۹۱۵، بنز کامیون ترپلی کش ۲۶۲۸ نیسان وانت، تویوتا استیشن لندکروز ۴۵۰۰، تویوتا (وانت و آمبولانس FJ۷۵، بنز مینی بوس ۲۰۹، نیسان وانت DX، ایوبکو مینی بوس ۸۶۰/۹ جیپ سفیر، بنز آمبولانس MB۱۴۰، انواع موتورسیکلت متفرقه

الف) شرایط مزایده:

۱) اهلیت قانونی خریدار (همراه داشتن اصل و کپی کارت ملی الزامی می باشد).
۲) خریدار موظف است به محض برنده شدن ۱۰٪ قیمت خرید را به عنوان سپرده به صورت نقد از طریق کارت های بانکی عضو شبکه شتاب (به نام شخص خریدار) و یا چک پول پرداخت نماید.

ساعت پاسخگویی صبح از ساعت ۸ الی ۱۲ و عصر ۱۳ الی ۱۶ مدیریت خدمات پس از فروش ۷-۴۴۵۴۹۱۱۶-۰۲۱

شماره تلفن پذیرش

۴۹۱۰۵

امور آگهی های
روزنامه جام جم

تجربه گذراندن عصریک روز جمعه در کافه ای عجیب

کافه میوزه



همه فربه و زیبا بودند و به نظر در ناز و نعمت. هرچند بستگی دارد ناز و نعمت را برای حیوانات، چه بدانی؟ داشتم به این فکر می کردم که کافه ها دارند به جاهای عجیبی تبدیل می شوند. این که می شود از علاقه این نسل به این حیوانات استفاده کرد و از آنها پول گرفت تا در آن یک طبقه کافه راه شان داد، اتفاقی است که فقط در جهان مدرن می افتد؛ بخشی که به جز تجربه نوازش و تماشای گربه ها، اتفاق دیگری برای آدم رقم نمی زند.

شاید اگر به هر پدر و مادری بگویم کسی در این شهر برای چنین چیزی کافه زده، استقبال مردم را باور نکند اما در مورد نسل ما اوضاع فرق می کند؛ شاید همه نپذیرند اما به راحتی باور می کنند. از موزه خارج شدیم و پاپوش ها را توی سطل زباله انداختیم و به دست های مان الکل زدیم و من یادام آمد که آن قدر غرق بررسی فضا و آدم ها برای نوشتن متن بوده ام که حتی با یک گربه هم بازی نکردم و دستم به هیچ کدام شان نخورده بود.

اینجا به خرج داده نشده بود و حتی احساس نمی کردم کسی توجه خاصی به آنها دارد و جذابیت آن محل، همان گربه هایی بود که شنیده بودم افسرده هستند. می توان گفت وجود آن تابلوها و مجسمه ها صرفا به خاطر این بود که آنجا اسم موزه را به خود بگیرد و نه مثل موزه عروسک ها، برای جمع آوری مجموعه های جالب و خاص، در حالی که تفکر و فلسفه خاصی در پش وجود دارد.

تجربه جالب

نوجوان ها و جوان ها، روی صندلی های گربه ای لم داده بودند و گربه هایی از انواع نژاد توی بغل شان ولو شده بود و خودشان را برای مهمانان شان لوس می کردند. راست می گفتند؛ گربه ها افسرده بودند. گربه هایی که معمولا در حال شیطن و بازیگوشی باید دیده شوند، هرکدام آرام و ساکت گوشه ای کز کرده بودند. مراقبت از گربه ها خوب به نظر می رسید. مراقب بودند بازدیدکنندگان به زور بغل شان نکنند و دنبال شان برای ناز کردن راه نیفتند.

دیدار با گربه ها

برای دختر مهربان کافه دار توضیح دادیم که ما خوابگاهی هستیم و نباید دیروقت برگردیم و او هم با ما راه آمد و اجازه بالا رفتن داد. بلیت موزه گربه، یا به قول خودشان میوزه گربه، برای هر نفر ۵۰ هزار تومان بود. راستش به عنوان کسی که زیاد گربه دوست نیست، باورم نمی شد که یک عده آدم برای نوازش چند گربه، هر بار این قدر پول می دهند! برای شان توضیح دادم که برای نوشتن یک تجربه نگاری اینجا آمده ام و قرار است در نوجوانه چاپ شود و آنها هم پیشنهاد دادند دوستانم رایگان همراهم بیایند. چند قانون وجود داشت. قبل از ورود باید کاور تن کفش های مان می کردیم. عکسبرداری با فلش ممنوع بود و از همه عجیب تر این که اجازه بغل کردن و نوازش گربه ها را هم نداشتیم؛ مگر این که خودشان سمت مان بیایند. میوزه گربه جای جالبی بود؛ بهتر از تصوراتم بود. بر بود از مجسمه و کتاب و تابلوهای گربه ای. هرچند حساسیتی برای انتخاب

خبری از گربه ها نبود. مگر اینجا کافه موزه گربه نبود؟! داشتیم اطراف را نگاه می کردیم که دختر کافه دار با انرژی سمت مان آمد. صمیمانه سلام و احوالپرسی کرد. طوری که یک لحظه فکر کردم دوستم را از قبل می شناسد. گونه هایش اکیلی بود و یک پیشبند سفید هم بسته بود. از ما پرسید که تا حالا اینجا آمده ایم یا نه؟ و یک «نه» بزرگ جواب ما بود. توضیح داد که کافه، طبقه پایین است و گربه ها طبقه ی بالا. باید توی کافه کمی صبر می کردیم تا بالا خلوت تر شود، بعد به دیدن گربه ها می رفتیم. معمولا بالا را شلوغ نمی کنند تا گربه ها آذیت نشوند.

کمی دور میز در کافه نشستیم و گپ و گفت کردیم. دوستم دفتر نقاشی اش را درآورد و کمی گربه طراحی کرد. من هم برای شان تعریف می کردم که چقدر گربه های خیابانی پررو شده اند و بی مهابا به سمت آدم می آیند و گاهی از آنها می ترسم. دوستم گفت که شنیده است گربه های اینجا افسرده هستند؛ می بایست رفت و دید.

دوستی می گفت که کم کم تعداد کافه های شهر از جمعیت آدم های بیشتر می شود. همین شده که رقابت کافه دارها برای کشاندن آدم ها به محل شان، با خلاقیت های عجیبی گره خورده است. در این صفحه، تجربه شخصی خودم را از وقت گذراندن در کافه ای نوشتم که به میوزه گربه معروف است.

رسیدیم!

دو سه باری خیابان را بالا و پایین رفتیم و از روی نقشه آدرس را چک می کردیم. دیگر داشتیم مطمئن می شدیم که آدرس را اشتباه آمده ایم که دوستم با ذوق داد زد: «وای. همین جا جلوی چشم مان است که!» یک ساختمان معمولی اما قشنگ با یک تابلوی کوچک بود که جلوی در ورودی اش در خیابان، ظرف غذای گربه گذاشته بودند و یکی دو تا گربه خیابانی داشتند دلی از عزای درمی آوردند. سه نفری در حالی که با احتیاط، زمین را نگاه می کردیم تا گربه ای توی دست و بال مان نیاید، وارد شدیم اما

رگمی تغییرات

از کلیه شرکا **شرکت ساختمانی راه فام** با مسئولیت محدود ثبت شده به شماره ۹۴۸۰۴ و شناسه ملی ۱۰۸۰۰۰۳۰۲۲۰ دعوت به عمل می آید تا در جلسه مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده که ساعت ۱۰ صبح مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۱۵ در محل شرکت تشکیل می شود، حضور بهم رسانند.
دستور جلسه:
انتخاب هیأت مدیره و دارندگان حق امضا و هر گونه موارد قانونی دیگر بر طبق اساسنامه و قانون تجارت

سند و فاکتور فروش خودرو فونیکس PRO6ARRIZO با شماره پلاک ۱۳۸، ایران ۷۴۶ م ۵۹ به شماره شاسی NATGCADR4P1022325 به شماره موتور MVME4T15BAKR050312 به نام آقای محسن جباری مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند کمپانی سواری هیوندای ACCENT_AT مدل ۱۳۹۷ رنگ مشکی متالیک شماره موتور G4FCHU803207 شماره شاسی NAKNFH326JB100932 به شماره پلاک ۳۶۲ ن ۷۹ ایران ۴۶ به نام حسن کوچکی نژاد ساداتی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز خودرو سواری پژو ۴۰۵ جی ال ایکس آی مدل ۱۳۸۳ به رنگ مشکی روغنی به شماره موتور 12483025141 و شماره شاسی 83010958 به شماره پلاک ایران ۱۱-۳۵۱ ب ۹۹ و به مالکیت محمد رادمرد مفقود گردیده و فاقد اعتبار می باشد.

دفترچه قرارداد مربوط به شرکت آتی ساز واحد ۱۰۸۶ مجتمع مسکونی کوثر، واقع در تهران بلوار ارتش، جنب مجتمع تجاری پرنیان متعلق به اینجانب سید علی سادات غروی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

کلیه مدارک (سند کمپانی، برگ سبز کارت ماشین و کارت سوخت) پژو ۲۰۶ مدل ۸۵ به شماره موتور 13085012860 شماره شاسی 10839290 شماره انتظامی ۹۱-۵۲۶ د ۸۴ به نام سعید رنجبر مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

برگ سبز خودرو کامیونت ون مدل ۱۳۸۲ به رنگ آبی روغنی شماره انتظامی ایران ۱۳-۲۶۸۵۵ شماره موتور 224211570 شماره شاسی PL140D10420 به مالکیت محسن جوانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.